

# ناموران

فصل پنجم

درس دهم: باغچه‌ی اطفال



درس یازدهم: فرمانده دل‌ها



درس دوازدهم: اتّفاقِ ساده



# باغچه‌ی اطفال

درس دهم

املا و دانش زبانی

۱ با توجه به متن درس، واژه‌ها را کامل کنید.

خــش ---	اــق ---	خــو --	ســرگ ---
اــســت ---	تــص ---	اــط ---	نــمی پ ---

۲ با توجه به متن درس، جاهای خالی را با کلمه‌های مناسب کامل کنید.

جبار باغچه‌بان پس از پایان دوره‌ی مکتب، نزد پدر ..... بنایی و قنّادی را یاد گرفت. پدر او در ساختن ..... مسجد و گچ‌بری استاد بود؛ اما هیچ یک از این کارها ..... پرشور و ذهن جویای او را ..... نمی‌کرد. او که در شعله‌ی ..... خدمت به مردم می‌سوخت، پس از ..... شدن برای آموزگاری به فکر دایر کردن کودکانی در تبریز افتاد.

۳ نمودار جمله‌های زیر را رسم کنید.

مهرداد خوابید.	مینا خندید.	حکیم اندیشید.



۱ با توجه به متن درس، کلمه‌هایی که حروف زیر را دارند، پیدا کنید و بنویسید.

۲ پنج جمله از متن درس را که به نظرتان جالب است، بنویسید.



۱ از روی سرمشق زیر، خوش خط و زیبا بنویسید.

هر روز و هر شب چون باغبانی

مشغول کار است با مهربانی

هر روز و هر شب چون باغبانی

مشغول کار است با مهربانی

از تابش این خورشید خندان

سرسبز و زیباست باغ دبستان

از تابش این خورشید خندان

سرسبز و زیباست باغ دبستان

۲ در متن درس، کلمه‌هایی را

پیدا کنید که با نشانه‌های داخل

بادبادک آغاز شوند؛ آنها را در

دنباله‌های بادبادک‌ها بنویسید.





جمله‌های زیر را بخوانید و به کلمه‌هایی که مشخص شده است، توجه کنید.



۱ شیر کوچولو از این ماجراها بی‌خبر بود؛ چون قدم یازدهمی را بر نداشته بود.

۲ حرفش را ادامه نداد؛ زیرا خوابش برده بود.

۳ چون کاغذی برای نوشتن نداشت، روی ماسه‌های نرم کنار دریا می‌نوشت.

در مثال‌های بالا کلمه‌هایی مانند «چون» و «زیرا»، جمله‌ها را به هم وصل می‌کنند؛ مثلاً در شماره‌ی یک، دو جمله‌ی زیر با «چون» به هم وصل شده‌اند. دقت کنید که جمله‌ی اول مفهومی را بیان می‌کند و جمله‌ی دوم دلیل آن را می‌گوید.

شیر کوچولو از این ماجراها بی‌خبر بود.

قدم یازدهمی را بر نداشته بود.

در متن درس «باغچه‌ی اطفال» جملاتی را که با «اما»، «ولی» و «زیرا» به هم وصل شده‌اند، پیدا کنید و در کادر زیر بنویسید.



.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....





متن زیر را بخوانید.



پرستوها بهار و تابستان را به آسودگی به سر می‌برند؛ اما در آغاز پاییز دشواری‌هایی برای آنها پیش می‌آید. در آن هنگام، حشرات کمیاب می‌شوند و هوا رو به سردی می‌رود. به ناچار، پرستوها باید لانه‌ی خود را ترک بگویند و به جاهای معتدل‌تری کوچ کنند.

وقتی که زمان کوچ آنها فرا می‌رسد، دسته دسته روی بام‌ها یا سیم‌های برق جمع می‌شوند و به نظر می‌آید که به گفت‌وگوی مهمی مشغول هستند. به زودی، عده‌ای دیگر از راه دور می‌رسند و جنب‌وجوش آنها رفته‌رفته زیادتر می‌شود؛ تا اینکه یک روز صبح که از خواب برمی‌خیزیم، از پرستوها نشانی نمی‌بینیم. آن وقت معلوم می‌شود که آنها کوچ کرده‌اند.

در این سفر دراز، خطرهای بسیاری وجود دارد. یکی از این خطرها، تغییرات هواست. خطر دیگر، حمله‌ی پرندگان شکاری مانند عقاب، شاهین و قرقی است. این پرندگان، هنگام پرواز، ناگهان خود را در میان پرستوها می‌اندازند و با چنگال‌های نیرومند خود، آنها را می‌ربایند.

متن بالا از چند بند تشکیل شده است؟ بنویسید هر بند درباره‌ی چه چیزی بود.



.....

.....

.....

.....

موضوع کلی متن چیست؟



درس یازدهم

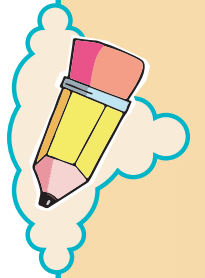


# فرمانده‌دل‌ها

املا و واژه‌آموزی



۱ از روی بند دوم درس با خط خوش و خوانا بنویسید.



۲ کلمه‌های زیر را با دقت بخوانید. آنهایی را که در متن درس وجود دارد، پیدا کنید و یک بار از روی آنها بنویسید.

نفوذ، مقابله، فاصله، کنجاو، شجاعت، بی‌وقفه، معتدل، حالت، ارمغانی، وحشت،  
همتا، سقا، سقوط


۳ با هر یک از کلمه‌های زیر، یک جمله‌ی جدید و مناسب بنویسید.

وصف ناپذیر

تسخیر ناپذیر

خستگی ناپذیر







۱ بند سوم درس را با دقت بخوانید و کلمه‌هایی که صدای «ز» دارند، پیدا کنید و بنویسید.

.....

.....

.....

۲ اکنون کلمه‌های نوشته شده را با توجه به شکل‌های مختلف صدای «ز» دسته‌بندی کنید.

.....

.....

.....

.....

۳ با توجه به متن درس، کلمه‌های پنهان شده در جدول را پیدا کنید و بنویسید.

د	م	ر	خ	ص	ی	<input type="text"/> <input type="text"/> <input type="text"/> <input type="text"/> <input type="text"/> <input type="text"/> <input type="text"/> <input type="text"/> <input type="text"/> <input type="text"/>
ت	س	و	ص	ف	ن	
ج	ر	چ	گ	ط	ا	
ع	م	ج	ا	ش	ب	
م	ق	ذ	ی	ل	ذ	
ل	ا	ف	ت	ح	ی	
ی	ب	و	ص	غ	ر	
ا	ل	ژ	ر	ی	ک	
ت	ه	ع	ف	ث	پ	
م	ظ	ل	و	م	ض	





۱ از روی سرمشق زیر، خوش خط و زیبا بنویسید.

گاه اوج خنده‌ی ما گریه است      گاه اوج گریه‌ی ما خنده است

گاه اوج خنده‌ی ما گریه است      گاه اوج گریه‌ی ما خنده است

گریه دل را آبیاری می‌کند      خنده یعنی این که دل‌ها زنده است

گریه دل را آبیاری می‌کند      خنده یعنی این که دل‌ها زنده است

۲ در جدول زیر، یک کلمه با کلمه‌های دیگر فرق دارد. آیا می‌توانید آن را پیدا کنید؟





متن زیر را بخوانید و به سؤال‌های آن پاسخ دهید.

«ساعت ده شب بود، توی کوچه فوتبال بازی می کردیم. اسم آقا ابراهیم را از بچه‌های محل شنیده بودم اما برخوردی با او نداشتم. مشغول بازی بودیم. دیدم از سر کوچه شخصی با عصای زیر بغل به سمت ما می‌آید. از محاسن بلند و پای مجروحش فهمیدم، خودش است. کنار کوچه ایستاد و بازی ما را تماشا کرد. یکی از بچه‌ها پرسید: «آقا ابراهیم بازی می‌کنی؟» گفت: «من که با این پا نمی‌توانم اما آگه بخواهید توی دروازه می‌ایستم.» بازی من خیلی خوب بود اما هر کاری کردم نتوانستم به او گل بزنم. مثل حرفه‌ای‌ها بازی می‌کرد. نیم‌ساعت بعد وقتی توپ زیر پایش بود، گفت: «بچه‌ها فکر نمی‌کنید الان دیروقته؟ مردم می‌خوان بخوابن.» توپ و دروازه را جمع کردیم. بعد نشستیم دور آقا ابراهیم. بچه‌ها گفتند: «آگه میشه از خاطرات جبهه تعریف کنید.» (کتاب «سلام بر ابراهیم»، خاطرات شهید ابراهیم هادی)

شهید ابراهیم هادی در سال ۱۳۳۶ در تهران به دنیا آمد. او چهارمین فرزند خانواده بود. ابراهیم به پدر و مادرش بسیار احترام می‌گذاشت. او نوجوانی بیش نبود که پدرش را از دست داد و طعم تلخ یتیمی را چشید. از آنجا بود که همچون مردان بزرگ، زندگی‌اش را به پیش‌برد و به شخصیتی ماندگار تبدیل شد. او از کودکی اهل ورزش و تلاش بود و این کار را با ورزش پهلوانی یعنی ورزش باستانی شروع کرد. در والیبال و کشتی بی‌نظیر بود. هرگز در هیچ میدانی پا پس نکشید و مردانه می‌ایستاد. دوستانش هنوز دلاوری‌های او در جبهه را به یاد دارند. او همیشه از خدا می‌خواست گمنام باقی بماند. سرانجام در ۲۲ بهمن سال ۱۳۶۱ در منطقه‌ی فکّه، خدا دعایش را مستجاب کرد. ابراهیم سال‌هاست گمنام و غریب در فکّه مانده تا خورشیدی باشد برای راهیان نور.

۱ چرا نویسنده در سطر دوم بند اول، کلمه‌ی «اما» را به کار برده است؟

۲ آقا ابراهیم بعد از نیم ساعت بازی کردن، به بچه‌ها چه گفت؟

۳ ابراهیم در چه ورزش‌هایی مهارت داشت؟

۴ آیا خداوند دعای ابراهیم را برآورده کرد؟ چگونه؟



متنی بنویسید که سه بند داشته باشد. موضوع کلی متن « نان » است. برای این موضوع کلی، سه موضوع کوچک تر بنویسید تا موضوع هر یک از سه بند متن باشند.

موضوع هر بند را بنویسید.

بند اول:

بند دوم:

بند سوم:

نان



درس دوازدهم

# اتفاق ساده

املا و دانش زبانی

کلمه‌هایی را که آخر آنها صدای /ه/ است در متن درس پیدا کنید و بنویسید.

.....

.....

۲ با توجه به متن درس، کلمه‌های دو نقطه‌ای را پیدا کنید و بنویسید.

Blank writing area with a dotted line for handwriting practice.

Blank writing area with a dotted line for handwriting practice.

۳ نمودار جمله‌های زیر را رسم کنید.

حکیم دانا اندیشید.

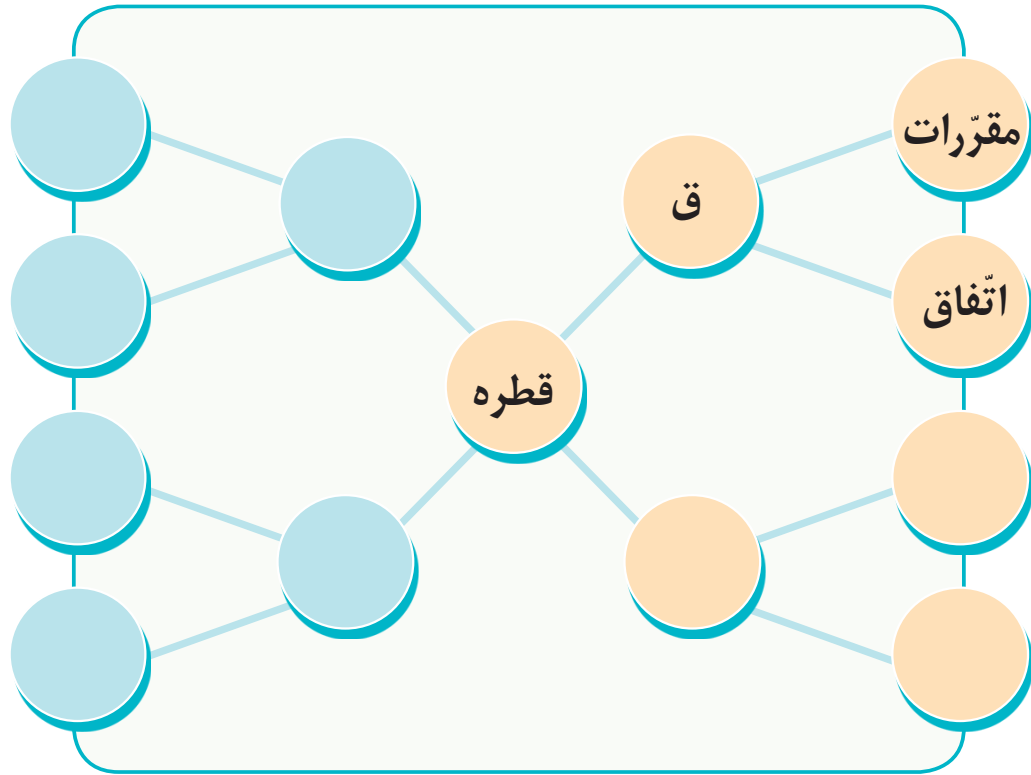
دختر کوچولو خوابید.

معلم مهربانم خندید.



۱ ابتدا حروف کلمه‌ی نوشته شده را جدا کنید؛ سپس مانند نمونه برای هر حرف، دو کلمه

بنویسید.



۲ پانزده کلمه‌ی جدید که در کتاب «مطالعات اجتماعی» خوانده‌اید، بنویسید.

---



---



---



---



---



---



۱ از روی سرمشق زیر، خوش خط و زیبا بنویسید.

تو را می توان چون گل و سبزه بو کرد      چه راحت چه ساده به سوی تو رو کرد

تو را می توان چون گل و سبزه بو کرد      چه راحت چه ساده به سوی تو رو کرد

.....

۲ در هر ستون به جای حرف اول، دوم و سوم

کلمه‌ی «موش»، یک حرف جدید بنویس تا

کلمه‌های معنی‌داری ساخته شود.



موش	ش	و	م	موش	ش	و	م	موش	ش	و	م
.....	.....	و	م	.....	ش	.....	م	.....	ش	و	.....
.....	.....	و	م	.....	ش	.....	م	.....	ش	و	.....
.....	.....	و	م	.....	ش	.....	م	.....	ش	و	.....
.....	.....	و	م	.....	ش	.....	م	.....	ش	و	.....





داستان زیر را بخوانید و به سؤال‌های آن پاسخ دهید.

یکی از غلامان امیر نوح سامانی سراسیمه نزد بوعلی سینا آمد و گفت: «امیر در حال مرگ است. پزشکان بسیاری برای او آورده‌اند؛ اما آنها نتوانستند او را درمان کنند. اکنون برای درمان او شما را احضار کرده‌اند.» بوعلی به سرعت خود را به بالین بیمار رساند و پس از معاینه‌ی او دستور داد داروهایی تهیه کنند و خود، شب و روز در کنار بستر ماند. دوازده روز گذشت و معالجات همچنان ادامه داشت تا اینکه امیر سلامت خود را به دست آورد و اندک اندک از بستر برخاست. یک روز امیر رو به بوعلی کرد و گفت: «تو زندگی‌ام را به من بازگرداندی، هر چه می‌خواهی بگو تا به تو بدهم.» بوعلی گفت: «من به مال و ثروت علاقه‌ای ندارم فقط از شما می‌خواهم اجازه‌ی ورود به کتابخانه‌ی دربار و استفاده از آن را به من بدهید.» امیر با تعجب پرسید: «فقط همین؟!» بوعلی گفت: «برای من استفاده از کتابخانه از همه‌ی ثروت‌های دنیا بالاتر است.»

۱ کلمه‌ی «او» در سطر سوم به چه کسی اشاره دارد؟

۲ چرا نویسنده در سطر دوم کلمه‌ی «اما» را به کار برده است؟

۳ چرا نویسنده در سطر چهارم «و» را به کار برده است؟

۴ این داستان دو پیام مهم داشت. آن دو پیام چه بود؟

۵ به نظر شما بهترین عنوان برای این داستان چیست؟ چرا؟

متن زیر را بخوانید. 

روزی بهار، تابستان، پاییز و زمستان با هم گفت‌وگو می‌کردند. صحبت از این بود که هر یک بهتر نقاشی کرد، بماند و بقیه، دست از نقاشی بردارند و بروند. آنها تصمیم گرفتند خورشید جهان‌افروز را به داوری انتخاب کنند. خورشید پذیرفت که بین آنان داوری کند. چهار هنرمند، شروع به کار کردند. اول، بهار قلم به دست گرفت. نخست دستی به شاخه‌های درختان هلو، بادام، سیب و درختان دیگر برد و بر آنها گردنبندهایی از گل‌های صورتی آویخت. در جنگل با رنگ نیلی، گودال‌های کوچک و بزرگ درست کرد و در اطراف این گودال‌ها گل‌های نرگس و بنفشه را پراکند. حشرات گوناگون، زنبورهای عسل و پروانه‌ها را روی گل‌ها و پرندگان را در دشت‌ها و جنگل‌ها در حال پرواز نشان داد. بلبل را روی شاخه، خرگوش را میان جنگل و غوک را در پرکه نشانید.

دومین نقاش یعنی تابستان گرم، دست به کار شد. تابستان با رنگ سبز تیره، سراسر جنگل را رنگ‌آمیزی کرد. کنار جنگل را با بوته‌های انبوه تمشک زینت داد. بر شاخه‌های درختان میوه، آن قدر سیب گلگون و گلابی و میوه‌های دیگر آویخت که شاخه‌ها تاب نیاوردند و به سوی زمین خم شدند. نقاش سوم، پاییز، برای کار خود، رنگ‌های آتشین انتخاب کرد و اول به سراغ جنگل رفت. بعضی از درختان را با رنگ زرد لیمویی پوشانید، برخی را به رنگ ارغوانی و بعضی دیگر را به رنگ قرمز روشن درآورد. به رنگ کاج‌ها و سروها و صنوبرها دست نزد. با خود گفت: «بگذار اینها همان‌طور که هستند، باقی بمانند.» و این بود که کاج‌ها و سروها و صنوبرها به همان رنگ سبز تیره باقی ماندند. آن‌گاه زمستان، قلم به دست گرفت. او در یک روز، تمام سطح زمین را به رنگ سفید درآورد. بر تن کوه‌ها و دشت‌ها، لباس سفید پوشانید. سطح رودخانه‌ها را با قشر نازکی از یخ، براق کرد. روی صنوبرها و کاج‌ها پوشش سنگینی از برف پوشانید. روی برف‌ها نقش و نگارها و جای پاهای گوناگون، نقاشی کرد: جای پای خرگوش، کبک و آن دورها جای پای گرگ.

موضوع بندهای دوم تا پنجم را بنویسید. 

<input type="text"/>	بند دوم:
<input type="text"/>	بند سوم:
<input type="text"/>	بند چهارم:
<input type="text"/>	بند پنجم:

حالا به موضوع بند اول فکر کنید. موضوع بند اول کلی‌تر است و فضای حاکم بر متن را نشان می‌دهد. این بند در ابتدای نوشته می‌آید و «بند مقدمه» نامیده می‌شود. 